



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۶۱	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۱ / ۳۰
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم				
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»				
عنوان ۳	تفسیر آیه: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾				
عنوان ۴	تسبیح: فراتر از تنزیه، اقرار به حاکمیت مطلق الهی				
عنوان ۵	حاکمیت مطلق الهی در کلام وحی و ادعیه				
عنوان ۶	معنای تسبیح همراه با حمد الهی				
عنوان ۷	استغفار فرشتگان برای ساکنان زمین				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

تسبیح: فراتر از تنزیه، اقرار به حاکمیت مطلق الهی

در جلسه گذشته، به این نکته اشاره کردیم که «تسبیح»، که همواره در کنار «حمد» فراوان ذکر می شود، تنها به معنای تنزیه نیست؛ اگرچه تنزیه نیز در تسبیح وجود دارد. اما قاعده ای در اصول داریم که از اهمیت بسزایی برخوردار است: هرگاه لفظی در معانی متعدد به کار رود و میان این معانی متعدد، جامع مشترکی وجود داشته باشد، از این استعمال در معانی متعدد دارای جامع مشترک، این گونه استنباط می کنیم که معنا و «موضوع له» اصلی این لفظ، همان معنای مشترک است. این معانی متعدد که دارای جامع مشترکند، مصادیق آن معنای جامع مشترک به شمار می آیند؛ منتها در مقام استعمال، با ویژگی های خاصی به کار رفته اند. این قاعده ای عام است که در همه جا از آن بهره می گیریم و مبتنی بر قاعده ای عمومی و شناخته شده در میان اهل لغت است که می گوید: «الاسماء (الألفاظ) وضعت لمعانی عامة».

پرسشگر: از آن به «ارواح المعانی» نیز یاد می شود.

معظم له: این مقداری از ذهن دور است و مراد، همان معنای جامع مشترکی است که میان معانی متعدد، وجود دارد. اهل لغت، معانی متعددی برای تسبیح برشمرده اند و شواهدی نیز از آیات قرآنی یا کاربردهای این واژه در زبان عربی آورده اند. برای مثال، در قرآن کریم، گاهی ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^۱ را می یابیم که با تنزیه متناسب است؛ گاهی نیز برای ابراز شگفتی به کار می رود و چون چیزی شگفت آور ببینند، از عبارت «سُبْحَانَ اللَّهِ» استفاده می کنند. همچنین در برخی

۱. سوره مؤمنون: ۹۱؛ سوره صافات: ۱۵۹.

کاربردهای قرآنی، «سُبْحَانَ اللَّهِ» به معنای ذکر خداوند و حتی بنابر برخی نظرها، برای طلب آمرزش به کار رفته است؛ مانند «لَوْلَا تَسْبِيحُكَ»^۱ که در آیات سوره قلم و مرتبط با داستان اصحاب الجَنَّة ذکر شده و فرموده است:

«إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتَنْتُونَ»^۲؛

داستان این بود که برادرانی بودند که پدرشان مردی نیکوکار بود و همواره سهمی از محصول خویش را برای نیازمندان در نظر می گرفت و جدا می ساخت. اما وقتی پدر از دنیا رفت، برادران با هم گفتند که پدر ما کار بیهوده ای می کرده است که دارایی خویش را بی هیچ عوضی در اختیار دیگران می نهد؛ از این رو «أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ»؛ با هم پیمان بستند و سوگند یاد کردند که بامداد روز بعد، محصول خویش را درو کنند «وَلَا يَسْتَنْتُونَ»؛ اما برای نیازمندان نیز سهمی در نظر نگیرند.

«فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيرِ * فَنَادَوْا مُصْبِحِينَ * أَنْ اعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ إِن كُنْتُمْ

صَارِمِينَ»^۳؛

بامداد که فراسید، یکدیگر را ندا دادند و گفتند: به سوی کشتزار خویش رهسپار شویم تا آن را برداشت کنیم. شادمان و سرمست می آمدند که خداوند محصول فراوانی به ما عطا کرده و ما آن را درو خواهیم کرد. تا آنجا که می فرماید:

«وَعَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَدِيرِينَ»

بر این پندار بودند که بر این کار، توانمندند.

«فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ * بَلْ لَحْنٌ مَّخْرُومُونَ»^۴؛

اما چون به باغ خویش رسیدند، اثری از محصول نیافتند و همه آن سوخته و تباہ گشته بود. با خویش گفتند: مبادا راه را به خطا رفته ایم و این باغ ما نیست!

«قَالَ أَوْسَطُهُمْ لَوْلَا تَسْبِيحُكَ؟»

شاهد سخن ما در اینجا است. برادر اوسط؛ یعنی آن که از همه عادل تر بود، نه صرفاً برادر میانی شان، گفت: «لَوْلَا تَسْبِيحُكَ؟» این به چه معناست؟

پیش تر گفتیم که معنای جامع تسبیح، در اصل، اقرار به حاکمیت مطلق خداوند است و اینکه «الأمر كله له»: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ»^۵ یعنی اقرار به حکمرانی، داوری، سیطره، سلطنت، غلبه و قدرت خداوند، خاضعانه اقرار کند. به باور ما، این اقرار به حاکمیت قدرت، سلطنت و عظمت خدای متعال - البته عظمت سلطنتی، قاهری و ملکی او - حقیقت معنای تسبیح است و اگر در موارد دیگر به کار رفته نیز از همین مقوله است. تنزیه نیز به کار می رود؛ اما اصل، معنای جامع است که این جامع، دارای مصادیقی چون تنزیه بدین معنا که هیچ کس مانند خداوند نیست، می باشد. خدای متعال، منزّه از آن است که همانند دیگران باشد؛ چرا که او پادشاه و حاکم مطلق است.

۱. سوره قلم: ۲۸.

۲. همان: ۱۷ و ۱۸.

۳. همان: ۱۹ - ۲۲.

۴. همان: ۲۵ - ۲۷.

۵. سوره جمعه: ۱؛ سوره تغابن: ۱.

ما بحثی داریم که مرتبط با فقه نظام سیاسی است؛ اما بحث کرده ایم که اساسی ترین مفهوم مرتبط با الوهیت، مسأله حاکمیت مطلق خداوند است که «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ»^۱. امر و فرمان از آن اوست و زمام همه چیز در ید قدرت اوست. این از اهمیت بسزایی برخوردار است و روح ایمان آن است که آدمی بداند همه کاره، اوست. جان توحید، توحید در حاکمیت و فرمانروایی است. آیات مربوط به توحید الهی، تمامی به توحید در فرماندهی، فرمانروایی، حاکمیت، سلطنت، قهر، عزت و غلبه الهی بازمی گردد.

در اوآن تدریس فقه نظام سیاسی، دانشجویی فرهیخته از مقطع دکتری، که انسانی به راستی پخته و دانا بود، در جلسات درس حاضر می شد. یک بار، پس از درس، مراد دید و گفت: «در ابتدا که بحث را آغاز کردید و وارد مباحث قرآنی شدید، با خویش می گفتم چرا در قرآن، اشاره ای به ملکیت و حاکمیت خداوند نشده است؟ شما همواره می فرمایید حاکمیت از آن خداست و منحصرأ در اختیار اوست؟» اما چون شما تدریس را آغاز کردید، دریافتیم که در قرآن، از آغاز تا انجام، همواره بحث بر سر آن است که خداوند حاکم مطلق است. از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تا «مِنَ الْحَنَّةِ وَالنَّاسِ»، همین حقیقت جاری است. آری، شاید بتوان گفت مفهومی که در سراسر قرآن، از ابتدا تا انتها، محوری ترین مفهوم است و همه مفاهیم در نهایت به آن بازمی گردند، مسأله حاکمیت خداوند است.

به هر روی، مسأله حاکمیت بی بدیل خداوند، جان توحید است و این «سُبْحَانَ اللَّهِ» که بر زبان می آید، در واقع اقرار به این است که «تو حاکم، غالب و قاهر هستی و فرمان، در دست توست نه در دست دیگری»، که البته تنزیه نیز در آن نهفته است؛ چرا که همه ماسوی الله، محکوم خداوندند؛ همگی ضعیفند؛ همگی نیازمند خداوندند و او منزّه از هر آن چیزی است که دیگران به آن دچارند. هنگامی که «سُبْحَانَ اللَّهِ» می گوئیم، تنزیه نیز در آن جای دارد. حاکم مطلق باید از تمامی نقایص و ضعف ها منزّه باشد؛ چرا که همه کمالات و ام دار او هستند؛ همه خیر و خوبی ها از او سرچشمه می گیرد.

حاکمیت مطلق الهی در کلام وحی و ادعیه

آیات «مُلُک» در سوره آل عمران که می فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲ یا فرازهای آغازین دعای «ابوحمره ثمالی» که عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمَكِّرْني فِي حِيلَتِكَ مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ وَلَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَمِنْ أَيْنَ لِي النَّجَاةُ وَلَا تُسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ» نیز به همین نکته اشاره دارد.

شاید به مناسبت، این روایت زیبا و پرمایه را خوانده باشم. این روایت دل نشین، نشانگر حاکمیت مطلق الهی است و گواه آنکه از ویژگی ها و کمالات انبیا علیهم السلام، اقرار به همین حاکمیت مطلق الهی است. در این روایت آمده است که خداوند متعال به حضرت داود علیه السلام وحی کرد که به دانیال علیه السلام بگو: «إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ». این خود نکته ای در بر دارد که چرا خداوند به حضرت داود علیه السلام چنین مأموریتی داده است تا به او بگوید تو سه بار مرا نافرمانی کردی و من در هر سه بار، تو را بخشیدم. «فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ». اما اگر بار چهارم مرتکب نافرمانی شوی، تو را نخواهم بخشید. این نیز نکته ای دارد که مراد از چه معصیتی است؟ گفتیم که مراد از معصیت هایی که این

۱. سوره روم: ۴.

۲. سوره آل عمران: ۲۶.

بزرگواران مرتکب می شوند، معصیت گنهکاران نیست؛ بلکه غفلت هایی است که با مقام قرب این بزرگواران علیهم السلام تناسب ندارد. گاهی اولیای الهی از نمازی که برپا می دارند و با نمازهای ما بسیار متفاوت است، طلب آموزش می کنند. اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»^۱ ناظر به همین است که عبادت می کنند و پس از آن با خویش می اندیشند که این عبادت، درخور خدای متعال نبوده است و لذا از آن طلب آموزش می کنند.

القصه، حضرت دانیال علیه السلام صبر پیشه کرد و با فرارسیدن نیمه شب، به نماز ایستاد و به مناجات با خدای متعال مشغول گشت. در مناجاتش عرضه کرد: «يَا رَبِّ إِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّكَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنِّي قَدْ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَعَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَأَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنِّي إِنْ عَصَيْتُكَ الرَّابِعَةَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَوَعَزْتَنِي لَنْ لَمْ تَعْصِمْنِي لَأَعْصِيَنَّكَ ثُمَّ لَأَعْصِيَنَّكَ»^۲. این بسیار شگفت انگیز است و خواسته عرض کند: پروردگارا، مگر آن هنگام که عبادت نمودم، چیزی از خویشتن داشتیم؟ اگر بخواهم نافرمانی نکنم نیز تو باید یاری ام کنی؛ چراکه همه هستی من، تویی. اینجاست که معنای توحید، آشکار می گردد و این معنای توحید، خضوع مطلق در برابر خداوند و باور بدین نکته است که «الأمر كله لله». همه انبیا علیهم السلام آمده اند تا بشر را بر این توحید حقیقی بیورانند و در این جهان آفرینش، هیچ لذتی و الاثر از لذت ذکر توحیدی خداوند نیست. اگر می فرماید: «وَالْمَلِكَةُ يُسَبِّحُونَ مُحَمَّدًا رَجِيمًا»^۳ و اگر انسان باید واقف باشد که در جهانی به سر می بریم که همه چیز، تسبیح گوی خداوند است و آسمان و زمین از تسبیح الهی، ناله سر می دهند اما ما از آن بی خبریم، این جمله ناظر به توحید حقیقی خداوند است. این تسبیح، همان خضوع مطلق در برابر خداوند و اقرار قوی، قلبی و عملی به تمام معنا در برابر اوست و این که «له الأمر و بیده کل شیء» و اینکه او خالق و روزی دهنده و بخشنده و بازدارنده است.

پرسشگر: ...

معظم له: مرحوم آقای طالقانی در تفسیر «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ» بحثی دارند و واژه تسبیح را به «سباح» بدین معنا بازمی گردانند؛ اما بعید به نظر می رسد؛ چراکه اینها دو لفظ هستند که ظاهراً مشترک لفظی اند؛ زیرا اولاً تسبیحی که ما می گوئیم، از باب تفعیل است و به صورت ثلاثی مجرد به کار نمی رود و نمی گویند «سبح لله»؛ بلکه به صورت «سَبَّحَ لله» استفاده می شود. ثانیاً واژگان مرتبط با تسبیح، نظیر «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «سُبُّوح»، اصولاً با «سَبَّح» سازگاری ندارند. این خود، معنایی خاص دارد که همان مفهوم خضوع مطلق در برابر خداوند است. خواه ناخواه، خضوع مطلق در برابر خداوند، بدین معناست که نه تنها حرکت بلکه سکون نیز، اگر سکونی در جهان آفرینش متصور باشد، از او سرچشمه می گیرد.

پرسشگر: ...

معظم له: آری، حاکمیت الهی است؛ اما از زاویه ای خاص و جهت مشخص. یعنی حاکمیت الهی، تجلیاتی دارد و یکی از بزرگ ترین تجلیات آن، خضوع همه چیز در برابر خداوند است. سخن ما این است که این تجلی در «سُبُّحَانَ اللَّهِ» نمایان می شود. تجلی دیگر خدای متعال در عالم آفرینش، در آفرینش، روزی بخشی و تمامی کمالات و زیبایی های موجود در جهان آفرینش است. هنگامی که «الْحَمْدُ لِلَّهِ» می گوئیم، یعنی هر جا را می نگرم، سراسر زیبایی است و همگی

۱. بحار الأنوار؛ ج ۶۸، ص ۲۳.

۲. الزهد: ۷۵.

۳. سوره شوری: ۵.

از توست. باز هم حمد، متعلق به خداوند است و به توحید الهی بازمی گردد؛ منتها توحید بدین معنا و اقرار بدین که هرچه کمال است، از تو و ویژه توست. هنگامی که «سُبْحَانَ اللَّهِ» می گوئیم، یعنی همه چیز برای تو خاضع است و من اقرار می کنم. در رکوع می گوئیم «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» که نوعی خضوع در برابر خداوند است و ما آن را با تسبیح، ابراز می داریم. «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» در سجود نیز به همین گونه است. در «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» نیز گفته اند «سُبُّوح» به معنای تقدیس است و سُبُّوح و قُدُّوس، هر دو به یک معنا هستند و نوعی مبالغه در تسبیح الهی است.

عرض کردیم که تنزیه خداوند نیز نوعی تسبیح الهی است؛ اما منحصر به آن نیست. همین «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» ذکری زیباست و در روایت نیز دیده ام که حضرت ابراهیم علیه السلام گوسفندان خویش را در صحرا می چراند که ناگهان سراسر آسمان، لبریز از این ذکر شد: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ». نقل است که حضرت ابراهیم علیه السلام با خداوند مناجات کرد که: «پروردگارا، اگر این ذکر یک بار دیگر گفته شود، یک سوم دارایی ام را در راه تو صدقه می دهم و انفاق می کنم». این ذکر نیز تکرار شد. در روایتی آمده است که حضرت جبرائیل علیه السلام این ذکر را در آسمان، طنین انداز کرده بود. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «اگر باز هم این ذکر تکرار شود، یک سوم دیگر از دارایی ام را می بخشم» و بدین ترتیب به یک سوم سوم رسید و حضرت همه مال خویش را در راه خدا بخشید و این یکی از «کلمات» است که مصداق «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»^۱ می باشد؛ یعنی ابراهیم علیه السلام هم به مال، مبتلا شد و هم به آزمایش افکندن در آتش دچار گشت و هم به فرزند در «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ»^۲. این ذکر «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» ذکری شگفت انگیز و به معنای تنزیه خداوند است؛ اما تنزیه او در مقام اقرار به حاکمیت و عظمت الهی؛ یعنی تویی که همه چیز از تو سرچشمه گرفته و برای تو خاضع و تحت فرمان توست.

پرسشگر: ...

معظم له: عرض شد که اگر تمامی استعمالات را در نظر گیریم، درمی یابیم که این معنا، جامع بین آنهاست و با همگی سازگار است؛ اما همگی آن معانی را در خود ندارند؛ درحالی که این معنا، همه آن مفاهیم را در خویش جای داده است. این با همگی سازگار است؛ ولی همگی آنها لزوماً جای این را نمی گیرند. حتی دیدم که در کتب لغت نیز آمده است که یکی از معانی «سُبْحَانَ اللَّهِ»، تعظیم خداوند است؛ یعنی اصولاً ذکری تعظیمی است؛ لذا می خواستیم بیان کنیم «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» به چه معناست؟

معنای تسبیح همراه با حمد الهی

گفتیم اگر حمد را به معنای ذکر صفات جمالی خدای متعال بدانیم و تسبیح را تنزیه خداوند از صفات نقص، چنانچه این مفاهیم را در این معنا محصور سازیم، «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» قابل فهم نبوده و معنایی نخواهد یافت. «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» یعنی خداوند را با حمد خویش تعظیم می کنند. خداوند را تعظیم می کنند، آن هم تعظیمی توحیدی؛ یعنی با حمد خداوند، به وحدانیت او در حاکمیت، اقرار می دارند.

۱. سوره بقره: ۱۲۴.

۲. سوره صافات: ۱۰۲.

پرسشگر: ...

معظم له: «سُبْحَانَ رَبِّي» می گوییم. در آیات نیز تنها «سُبْحَانَ اللَّهِ» نیامده؛ بلکه «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» را نیز در چند موضع می یابیم.

پرسشگر: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ»^۱ ...

معظم له: این اتفاقاً تأیید سخن ماست. «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۲ را مسبحین بر زبان می آورند. «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۳ این شاهدی نیکو برای سخن ماست که آنچه او می گفت، همین بود. «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». برخی درباره «لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» گفته اند یعنی «لَنْ نَضِيقَ عَلَيْهِ». گمان برد که ما رهايش می کنیم؛ درحالی که شاید بدین معنا باشد که پنداشت از قلمرو حاکمیت ما خارج می شود. «در قلمرو حاکمیت ما هستی؛ به کجا می روی؟» «لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یعنی «ما بر او مسلط نیستیم». در آیه «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، عبارت «سُبْحَانَكَ» ادامه «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» است؛ لذا فرمود: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ». این توحید بود که او را رهایی بخشید. گفت: پروردگارا، همه چیز در ید قدرت توست و من تسلیم تو هستم. این خروج از قریه، نوعی عدم تسلیم در برابر امر الهی بود، به گونه ای که تفسیری خاص دارد.

پرسشگر: «مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ»^۴ به چه معناست؟

معظم له: «قَدِرَ» در دو معنا به کار رفته است. ما همواره گفته ایم که ادات تعدیه، معنا را دگرگون می سازد. مثلاً «قام له» و «قام علیه» دو معنای متضاد دارند و «قام علیه» یعنی علیه چیزی قیام کرد و «قام له» یعنی به نفع او یا به احترام او برخاست. «قَدِرَ» نیز گاهی به معنای «اندازه» به کار می رود، مانند آیه: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ»^۵ که یکی از کلیات علم اقتصاد هم این است که ثروت در جهان، محدود است و نامتناهی نیست؛ لذا همواره باید عدالت در آن اجرا شود و به عدالت مدیریت گردد. هر جا که این ثروت در یک موضع انباشته گردد، منشأ ظلم می شود و این بدان معناست که بخشی از جامعه، فقیر گشته است؛ اما «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»^۶ را نیز داریم که به معنای «تنگ گرفتن» است؛ اما باز هم ما گمان قوی داریم که به معنای اندازه گیری است؛ ولی «یقدر علیه» به معنای تنگ گرفتن است؛ چرا که با حرف «علی» به کار رفته؛ اما بدون آن، بدین معناست که درست است که روزی می دهد، ولی به اندازه می دهد نه بی حساب.

۱. سوره صافات: ۱۴۳.

۲. سوره انبیاء: ۸۷.

۳. سوره صافات: ۱۴۳ و ۱۴۴.

۴. سوره طلاق: ۷.

۵. سوره شوری: ۲۷.

۶. سوره رعد: ۲۶.

استغفار فرشتگان برای ساکنان زمین

در قرآن، در دو موضع آمده است که فرشتگان برای زمینیان، طلب آمرزش می کنند:

➤ در سوره غافر:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفُ عَنَّا وَلِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾^۱.

➤ در سوره شوری:

﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲.

حضرت سجاد علیه السلام در دعای «توبه» نیز مقطعی دارد که ظاهراً به این نکته اشاره می دارد و عرضه می کند: «اگر از تو درخواست توبه دارم، نه به خاطر نمازی است که برپا داشته ام؛ نه به خاطر روزه ای است که گرفته ام و نه به خاطر عبادتی است که به جای آورده ام». گویی روزه، دعا و مناجاتی که انجام می دهم، در پیشگاه تو ارزشی ندارد که مرا مستحق مغفرت تو گرداند. «اگر طلب آمرزش می کنم و ناله و زاری سر می دهم، برای این است که «لَكِنْ لِنَسْمَعَ سَمَّاؤُكَ وَمَنْ فِيهَا وَأَرْضُكَ وَ مَنْ عَلَيْهَا مَا أَظْهَرْتُ لَكَ مِنَ النَّدَمِ، وَلَجَأْتُ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ التَّوْبَةِ. فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَرْحَمُنِي لِسُوءِ مَوْقِفِي، أَوْ تُدْرِكُهُ الرِّقَّةُ عَلَيَّ لِسُوءِ حَالِي فَيَنَالَنِي مِنْهُ بِدَعْوَةٍ هِيَ أَسْمَعُ لَدَيْكَ مِنْ دُعَائِي، أَوْ شَفَاعَةٍ أَوْ كَدُّ عِنْدَكَ مِنْ شَفَاعَتِي»^۳. ناله و زاری من برای این است که فرشتگان پراکنده در آسمان و زمین، دعای مرا بشنوند، به این امید که آنها برای من دعا کنند.

هیچ دلیلی بر امامت ائمه معصوم علیهم السلام بهتر از ادعیه ایشان نیست. از دیگر مدعیان و خلفای پیش از حضرت امیر علیه السلام، دو جمله در تعریف و وصف خداوند نقل نشده که ارزشی درخور داشته باشد؛ اما این توصیف خداوند به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام و دعاهاى آن حضرت که دل سنگ را آب می کند، از ایشان نقل می شود و موجب شگفتی است که چگونه قلب ها سیاه و سنگ می شود. سخن را با یاد حضرت امیر علیه السلام به پایان می بریم. «جبران خلیل جبران»، از نویسندگان مسیحی و خوش قلم لبنانی، می گوید: «قدر علی علیه السلام را نشناختند تا آنکه مردمانی از فارس آمدند؛ در صحرای عرب به جستجو پرداختند و در میان ریگ های عربستان، گوهرها را بازشناختند و یافتند و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله پیروی کردند». تعبیر ایشان این است که «در میان ریگ های سیاه و داغ عربستان توانستند گوهرشناسی کنند و گوهرها را برگزینند».

و صلّى الله على محمد وآله الطاهرين

۱. سوره غافر: ۷.

۲. سوره شوری: ۵.

۳. الصحیفة السجادية؛ ص ۱۴۴.